



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۹/۱۴



س. ج. روغ

بمناسبت صدمین سالروز استقلال افغانستان

یک نظریه در بارهٔ رهایی



قرائت بی بی سی و «بریتانیکا» از استقلال افغانستان را مسترد می کنیم!

مدخل

افغانستان قرن بیستم را با جنگ استقلال آغاز کرد و با جنگ داخلی به پایان برد؛ بدون تردید روشنفکری افغانستان که تمام اسرار نهفته در وضعیت وطن را در نیافت، و در نیافت که رسالت اصلی اش این است که از سقوط وطنش در سرایش جنگ و ویرانی ممانعت کند، مسؤولیت عظیم دارد. بدون تردید روشنفکری افغانستان که دو پار بر این حقیقت چشم بست، که فرود آمدن عسکر خارجی برای وطنش یک فال بد سگال است؛ و به معادل پامال شدن نوامیس مردم، و دست مال شدن استقلال ما است، مسؤولیت عظیم دارد.

۴۰ سال اشغال افغانستان به قیمت شهادت، معیوبیت، اعتیاد، و مهاجرت اولاد وطن تمام شد؛ وطن ویران شد؛ هموطن گروگان شد؛ نام سر افراز افغان ارزان شد؛ مهاجرت و خواری و تحقیر و رانده شدن نصیب افغان شد؛ ثروت های بی بدیل افغانستان تالان شد؛

امروز اشغال پیوسته بیشتر رنگ عوض می کند! و روزن های رهایی پیوسته بیشتر تنگ می شوند؛

این همه مصایب عظیم تاریخ یک مضمون سیاسی داشت: افغانستان پیوسته و گام به گام از برنامه و اهداف مشروطه فرو لغزانیده شد؛ کوشش های رهبران افغان برای برگشت به مشروطه ناکام ساخته شد؛ وظایف تاریخی که مشروطه در برابر خود گذاشت، هنوز به انجام نرسیده اند!

صد سال پس از استقلال، افغانان برای این که استعداد خود را برای استقلال ثابت کنند، باید شجاعت انتخاب نشان بدهند :

تن دادن به مشروعه!

و یا

قیام برای مشروطه!

امارت!

و یا

جمهوریت!

اهمیت تجلیل از صدمین سالروز استقلال وطن در این است که ما برای یک «مشروطه نو» قیام می کنیم! این یک «مشروطه» است، چون تأسیس جمهوری، و دولت مبتنی بر قانون را هدف قرار داده است؛ این مشروطه «نو» است، چون استقلال را نه دیگر بر مبنای قلمروی، بل بر مبنای همگرایی مطرح می کند؛

۱

تعریف ها

- «افغان» یک نام قدیم است که به همه مردمان این فلات داده شده بود؛ «افغان» معادل «پشتون» نیست؛
- نام «افغانستان» {افغان + ستان} در آغاز قرن ۱۳ م. جور شده است؛ «افغانستان»، بحیث «نام»، یک میراث مغولی است؛ کلمه «افغانستان»، یک کلمه دری- مغولی است؛ «افغانستان» یک نام «پشتونی» نیست؛
- افغانان تاریخی از دامنه های پونتوس تا عمق آسیای میانه، و تا هند شمالغربی منتشر بوده اند؛ این سرزمین «مأمن» و «مؤطن» افغانان تاریخی بوده است؛
- آخرین ساختار سیاسی که بر اساس همین «مأمن و مؤطن افغانان» تأسیس شد، امپراطوری دُرّانی بود؛ امپراطوری دُرّانی از آمو تا سند مستقر بود؛ اصطلاح از «آمو تا اباسین» از همین مدرک آمده است؛
- «کشور» بمعنای یک قلمرو محاط بر «سرحد» است؛ «سرحد»، به این معنا، یک مفهوم مدرن اروپایی است؛ «سرحد» از شاکله های سنتیت - ناسیون اروپایی است؛
- ناسیونالیزم افغان، معادل ناسیونالیزم پشتون نیست؛
- ژئوپولیتیک، یک سیاست خاص است که ناظر بر یک جغرافیا باشد؛
- ژئواستراتژیک، یک ستراتیژی جهانی است که یک جغرافیا کانون تطبیق آن قرار داده شود؛
- بفرستیت = Buffer State به معنای «دولت حایل» است؛
- «حوزه تمدنی» ما مجموعه کشور های امروزی، به دَوَرادَوَر افغانستان، را منظور می کند که جمعاً در یک گذشته مشترک تمدنی پایه دارند؛ و در جهان گلوبال امروز، بر مبنای امروزی، دوباره با هم می گرایند؛

۲

تأسیس «کشور» افغانستان

«کشور» افغانستان در ۱۸۸۰ میلادی «ساخته» شد؛ «سرحدات» کنونی افغانستان از ۱۸۸۰ میلادی تا ۱۸۹۵ میلادی کشیده شدند؛

در ۱۸۸۰ م. که «سرحدات» افغانستان کشیده شدند، این مفهوم «سرحد» نه تنها در شرق اسلامی، بل در سرتاسر جهان مستعمراتی آن زمان، اصلاً شناخته نبود؛ در مورد افغانستان، هم، این «سرحدات» محصول کدام اقدام و یا نهضت داخلی نبودند؛ «سرحدات» افغانستان هیچ ملاحظه ای را در داخل افغانستان منظور نمی کردند؛ این سرحدات بدست دو قدرت استعماری بریتانیا و روسیه تحمیل شدند؛

ملاحظات اصلی در کشیده شدن این سرحدات، خارجی بودند، و دو تا، بودند:

این که این سرحدات، دو ابر قدرت بریتانیا و روسیه را طوری از هم جدا کنند تا همه راه های هجوم احتمالی روسیه به هند بریتانوی مسدود شده باشند؛ و این که هر گونه احتمال برای یک اتحاد افغانان، که بالای هند هجوم آور شده بتواند، لغو شود؛

از این نظر «کشور» افغانستان، از بدو تأسیس، در قید سه مشکل اساسی دست و پا زد :

اول-

این که تمدید سرحدات مردمان را یک جای نکرد، بل پاره پاره کرد؛

اویغور ها؛ بدخشی ها؛ تاجیک ها؛ ازبیک ها؛ قرغیز ها؛ ترکمن ها؛ هزاره ها؛ سیستانی ها، خراسانی ها؛ بلوچ ها؛ پشتون ها؛ چترال ها؛ گوجر ها؛ و دیگران؛ به وسیله این سرحدات از هم پاره شدند؛

تمدید این سرحدات نه تنها به «وحدت ملی»، که از شاکله های ستیت - ناسیون اروپایی بود، نینجامید؛ بل برای بار نخست «وحدت سرزمینی همه مردمی عنعنوی و چند هزار ساله» مردمان ما در هم شکسته شد؛

این نظر اروپایی که می گوید افغانستان «کشور اقلیت ها» است، این نظر انکار آگاهانه و قصدی یکی از شنیع ترین جنایات استعمار در حق مردمان ما است!

دوم -

دولت معاصر افغانستان یک ماحصل مجاهدت برای تأسیس این سرحدات نبود؛ دولت در داخل این سرحدات «فرو» آمد؛ گرایش دولت به تمرکز، بمنظور تأسیس دولت مرکزی، و بنابراین بناگزیر بمنظور تحکیم سرحدات، با گرایش اقوام و قبایل به خویشاوندی های محلی، و بنابراین گرایش به عدول از سرحدات، مقابل شد؛

«بی ثباتی» در ذات تأسیس دولت معاصر افغانستان کاشته شده بود؛

دولت برای تأسیس «تمرکز دولتی» به ابزار بسیار قدیم جنگ های داخلی متوسل شد؛ تمرکزی که ازین طریق حاصل آمد، بی ارزش است که آیا «فیودالی» بود یا «سرمایه داری» بود؛ ارزش در این است که بهای این گونه «تمرکز» عظیم، و زخم های آن عمیق تر، بودند؛

«استبداد»، نظامهای تاریخی سرکوب در حوزة ما را تکرار و تشدید کرد؛ با آنهم در این «تنگه سنگلاخ استبداد»، بگفته ع. کواکبی، امیر عبدالرحمن برای خود دلایلی برای حق بجانب بودن جست؛ چون «تخم افشاند»، تا افغانستان را برویاند؛ این حقیقت دارد که افغانستان معاصر، از منظره داخل کشوری دیده شود، یک محصول «استبداد» عبدالرحمانی است؛ عبدالرحمن گفت: یک وطن برای تان به میراث گذاشتم !

«استبداد»، که دولت امیر عبدالرحمن خان با آن مشخص می شود، نه «آسیایی» بود، نه «اروپایی» بود؛ استبداد، یک شکل سیاسی «اتخاذی» بود، که دولت را در مقابل مردم قرار داد؛ «استبداد»، شکل سیاسی

عنعنوی «مشورت» دولت با «سران»، بگفته سید جمال الدین افغانی، را ویران کرد؛ سران و منورین مُلک که از در هم شکسته شدن وحدت سرزمینی مردمان ما، در رنج بودند، اینک یک دلیل نو برای تأمل در ماهیت «نظام» یافتند؛ چارچوب «سرحدات» برای بارنخست «یک زمینه، و یک فضای داخلی» را بوجود آورد؛ و در نتیجه اندیشه «بهبود امور» را به میدان کشید؛ بگفته احمدعلی کهزاد، اندیشه «شاهی انتخابی» به میدان آمد؛ اندیشه قانون که مضمون سیاسی مشروطه بود، در مقابل «استبداد» امیر پیش کشیده شد؛ نهضت مشروطیت متکی بر همین زمینه و فضا در اواخر دوره امیر بوجود آمد؛

زمینه های داخلی پیدایی نهضت مشروطه را نمی توان انکار کرد؛

سوم-

«کشور» افغانستان، یک «کونستروکت = دست ساخته» ژئوپولیتیک است؛ نه بریتانیا، و نه روسیه، پنهان نکردند که به افغانستان مطابق به همین کونستروکت ژئوپولیتیک نظر دارند؛ هر دو این نظر خود را در موقف «بفرستیت» افغانستان در ۱۹۰۷ علنی ساختند؛

«بفرستیت» از یکطرف مانع شد که افغانستان در قرن بیستم «حضور» بیابد؛ افغانستان فقط «موضوع عمل» قرن بیستم بوده است؛ «افغانستان در قرن بیستم» یک فریب عظیم است؛ و از طرف دیگر «بفرستیت»، تداوم ژئوپولیتیک در میان امپراطوری دُرانی از یکطرف، و «کشور» افغانستان از طرف دیگر، را «سلب» کرد. «کشور» افغانستان یک انقطاع ژئوپولیتیک در تاریخ سرزمین ما، و در تاریخ امپراطوری دُرانی، است؛ یک انقطاعی که از نظر انقطاب بیرونی وارد آورده شد. مراجعه دادن «کشور» افغانستان به «لوی افغانستان»، که قلمرو دُرانی را منظور کند، تنها یک اشتباه نگرش نیست؛ بسیارمهمترین نظر قادر به توضیح پرابلماتیک سلبی قرن بیستم در تاریخ افغانستان نیست؛ قرن بیستم تاریخ قبض و بسط ژئوپولیتیک بفرستیت در افغانستان است؛

۳

ناسیونالیزم افغان

اقدامات بریتانیا برای جدا ساختن قلمرو های جنوبغربی و جنوبشرقی افغانستان، و ادعای بریتانیا برای قیمومیت روابط بینالمللی افغانستان، و بی اعتنایی آشکار به اعتراض دولت افغانستان در برابر اعلامیه بفرستیت، محافل حاکم و منورین افغانستان را به اعتراض بر علیه بریتانیا بر انگیخت، این نهضت اعتراضی نه «بومی گری» بود؛ و نه «بیگانه ستیزی» عنعنوی بود؛ این نهضت با یک درک روشن از ماهیت تجاوز استعماری انگریز می گفت: «رابت کل، لات کلان اس!»؛

این نهضت همان است که «ناسیونالیزم افغان» نامیده شد .

ناسیونالیزم افغان «یک نهضت سرحد ستیز» بود؛ و ماهیتاً متفاوت بود از تمام «ناسیونالیزم های سرحدی» که بعد تر در منطقه ما مروج ساخته شدند؛ ناسیونالیزم های سرحدی، که محصولات استعمار را اجابت کردند؛ در اصل ادامه نگرش استعماری در منطقه ما هستند؛

ناسیونالیزم افغان «یک نهضت ضد انگریزی» بود، چون تحمیل سرحدات از جانب انگریز را یک تجاوز استعماری به حریم افغان می دانست؛

ناسیونالیزم افغان یک نهضت همه مردمی بود که همه جداسازی ها، و همه سرحدات کشیده شده بدست استعمار را رد می کرد؛ مسأله سرحدات استعماری، تنها مسأله «دیورند» نیست؛

دیورند یک مسأله «همه افغانی» است؛

دیورند یک مسأله «پشتونی» نیست؛

ناسیونالیزم افغان معادل ناسیونالیزم پشتون نیست؛

مفهوم خط = لاین Line = در «دیورند لاین» بیان میکرد که پشت این خط «منطقه وحشی» است که باید صدپارچه و منزوی گردد؛ جنوبی تر از این لاین «منطقه خودی» نامیده شد؛ و این منطقه خودی با مفهوم «ایجنسی» Agency = مشخص شد؛ بمعنای منطقه پذیرفته شده!

ناسیونالیزم افغان، نه تنها یک ناسیونالیزم ضد سرحدات بود؛ ناسیونالیزم افغان یک نهضت رد تحقیر استعماری و اجابت «عزت افغان» بود؛ ناسیونالیزم افغان یک مکتب تأکید بر «غیرت افغان» و اصابت «غرور ملی افغان» بود؛

قصر دارالامان، سمبول ناسیونالیزم افغان، بار ها به آتش کشیده شد و ویران شد!

ناسیونالیزم افغان بار ها به تحریف بسته شد و انکار شد؛ داکتر کاکر و داکتر موسوی هردو از لندن فارغ شدند؛ و هردو با سماجت ناسیونالیزم افغان را تحریف کردند؛ و ناسیونالیزم افغان، با زبان خود، پاسخ می گوید: «دست تان تا لندن خلاص!»

بفرستیت فرمان می داد:

همه چیزی که نماد «استقلال» افغانان است، باید بسوزد!

کابل باید بسوزد!

افغانان اجازه ندارند، از خود، در باره خود، فکر بنیاد کنند!

۴

استقلال

استقلال افغانستان سر آغاز فروپاشی نظام مستعمراتی است؛ در سرتاسر جهان مستعمرات، رهبران سیاسی نهضت های ضد استعماری و رهاییبخش مصروف بررسی دو پیروزی شدند :

پیروزی جاپان آسیایی بالای روسیه استعماری؛ و پیروزی افغانستان آسیایی بالای بریتانیای استعماری ! با اتکا بر این دو پیروزی، آسیا و آفریقا به امکان پیروزی بر علیه استعمار ایمان آورد؛ فروپاشی نظام مستعمراتی ناگزیر و اجتناب ناپذیر شد؛

بی بی سی فکاهی میگوید که جنگ سوم افغان و انگلیس از نظر بریتانیا اهمیت زیادی نداشت؛ و بریتانیکا فکاهی می نویسد که جنگ استقلال افغانستان، «حتی!»، یک پیروزی برای بریتانیا بوده است!

استقلال افغانستان از موضع عدول از سرحدات استعماری بحصول آمد؛ در راه مجاهدت برای استقلال افغانستان دو جریان، و دو نهضت، مهم با هم پیوستند: **نهضت مشروطیت؛ و نهضت ناسیونالیزم افغان؛**

دو مفهوم «وطن» و «هموطن» این دونهضت را بهم پیوند داد؛ بر زمینه ناسیونالیزم افغان، مفهوم «وطن» مطرح شد؛ مفهوم وطن راه گشود که مفهوم «هموطن» مطرح شود؛ مفهوم «هموطن» که نگاه ما را بسوی تعلق وطنی می‌گشاید، یک مفهوم کلیدی اندیشه شهروندی است! امان الله گفت:

«هرکسی که در افغانستان زندگی می‌کند، بدون استثنا افغان گفته می‌شود؛ پس درانی و غلجایی و اچکزایی چه معنی دارد؟! هندو، هزاره، شیعه، سنی، احمدزایی و پوپلزایی نداریم، بلکه همه یک ملت هستیم و آن هم افغان. نزد من همه افغانان برادر اند!»

استقلال افغانستان یک مقام نو ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک به افغانستان داد؛ اعلیحضرت امان الله نخستین نظریه پرداز افغان است که این مقام ژئواستراتژیک افغانستان را بدقت دریافت؛ و «نظریه آسیای میانه بزرگ» را به پیش کشید؛

دولت امانی همان اندیشه‌هایی را که در مورد آسیای میانه در برابر دولت شوروی قرار داد؛ در مورد قلمروهای جنوب‌شرق در برابر هند بریتانوی قرار داد؛ حلیم تنویر که می‌گوید این سیاست امان الله یک اشتباه بود، فقط نا آگاهی بی علاج خود را به میدان می‌کشد؛ امروز که هجوم امریکا برای در دست گرفتن یک جانبه آسیای میانه به شکست مواجه شده، یکبار دگر امان الله و نظریه وی درباره آسیای میانه بزرگ، که می‌باید به دور محور و کانون یک افغانستان «مستقل»، تأسیس شود، در برابر ما قد می‌افرازد؛ این نظریه مهم ترین بُعد قرن بیست و یکمی مشروطه نو در افغانستان است؛

۵

دولت ناسیونال افغان

دولت امانی یک «دولت ناسیونال» بود؛ مشروطیت و شهروندی و بیداری همگانی، در داخل کشور؛ و نظریه نو امانی در باره «یک آسیای میانه بزرگ» که بر محور «افغانستان مستقل»، وارد سیاست جهان شود، دو جانب دولت ناسیونال افغان بودند؛ امان الله نخستین رهبر افغانستان است که دریافت تأسیس یک دولت مستقل ملی نمی‌تواند یک جریان صرفاً داخلی باشد؛

تاریخ دوره امانی، چه از نظر موضع گیری ها و تعاملات داخل دولت امانی؛ و چه از نظر اثرات متقابل دو ابر قدرت وقت بالای افغانستان؛ در واقع تاریخ قبض و بسط اندیشه آسیای میانه بزرگ است؛ دولت ناسیونال افغان با طرح اندیشه آسیای میانه بزرگ، در واقع جاگزین نظریه استعماری بفرستیت را به پیش کشید؛ هم بریتانیا، و هم شوروی، هر کدام به شیوه خود، اقدام کردند نظریه آسیای میانه امان الله در هم شکسته شود؛ بریتانیا و شوروی مشترکاً در سقوط دولت امانی ذینفع بودند؛

پس از سقوط دولت امانی، در افغانستان نقشه مستقر ساختن یک «دولت پشتونی» عملی شد؛ حقوق و آزادی های مدنی اتباع لغو شد؛ و جریان نیرومند همگرایی ملی افغان سرکوب شد؛ وحدت ملی افغان که پایگاه نهضت ضد انگریزی بود، ویران ساخته شد؛

دولت شوروی، میراث سیاست استعماری روسیه تزاری را بر گرفت؛ با سقوط دولت ناسیونال امانی، نه تنها از جانب بریتانیا، بل از جانب شوروی هم، افغانستان در موقف بفرستیت ۱۹۰۷ عقب زده شد؛ افغانستان از همان آغاز در جستجوی یک متحد دور تر بود، تا با تکیه بر آن از منگنه دو ابر قدرت استعماری روسیه و انگلستان رهایی بیابد؛ در این راه افغانستان به امریکا، به آلمان، و به جاپان، و پسان تر به کشور های اسلامی، مراجعه کرد؛ در طی دهه ۱۹۳۰ محافل آگاه تر در حکومت افغانستان، پیشروی آلمان بسوی شرق را یک راه نجات افغانستان و استرداد سرزمین های اشغالی و جدا ساخته شده، دانست؛ و با رژیم نو آلمان تفاهم نشان داد و پذیرفت که افغانستان با ۱۵۰ هزار عسکر به آسیای میانه شوروی هجوم بیاورد؛ و در عملیات نظامی برای سقوط حاکمیت استعماری بریتانیا بر هند، هم شریک شود؛ استخبارات بریتانوی و شوروی یکبار دیگر باهم یکدست شدند و پروژه همیاری آلمان - افغانستان بی اثر ساخته شد؛

بفرستیت برجا ماند !

۶

تأسیس پاکستان و محاط به خشکه شدن افغانستان

در طی سال های جنگ، انگلستان با مذاکرات طولانی و تال چال افغانستان را با وعده یک دهلیز مواصلاتی به بحر هند، مصروف نگه داشت و باختم جنگ همه تعهدات خود را واپس کرد؛ و با تأسیس پاکستان، افغانستان را در حبس ابد «محاط به خشکه» انداخت؛ پاکستان جاگزین بریتانیا در حوزه ما شد؛ بریتانیا در وجود پاکستان حضور خود را در منطقه ما ادامه داد؛ ستراتیژی استعماری بریتانیا در حوزه ما در وجود پاکستان ادامه یافت؛ مسأله اساسی در تأسیس پاکستان، ادامه بازی با «بفرستیت افغانستان» بوده است؛

«محاط به خشکه ساختن افغانستان»، یک تبیین نو از بفرستیت افغانستان در شرایط پس از جنگ دوم جهانی بود! نقشه و عملیه استعمار برای افغانستان، «اشغال» افغانستان نبود؛ «به زندان انداختن» افغانستان بود!

۷

برنامه ۱۹۴۹

تقویم ۱۹۴۷، در برابر ما چار مبحث را می گشاید :

آغاز جنگ سرد؛ استقلال هند و رانده شدن بریتانیا از هند؛ تأسیس پاکستان؛ و پایان دوره ۱۷ ساله استبداد وحشی هاشم خانی در افغانستان؛

اما تقویم ۱۹۴۹ هم هست، که ما در باره آن زیاد نمیدانیم: در این سال ایالات متحده امریکا سند ستراتیژیک خود برای شکست دادن شوروی طی یک دوره طولانی «جنگ سرد»، را مدون ساخت؛ در این سند آشد محرم، که در سال ۱۹۸۳ علنی ساخته شد، یک بند درج بود :

در صورت یک تخریش مداوم، «محتمل می دانیم که شوروی اداره افغانستان را در دست بگیرد!» «بفرستیت افغانستان» به «تخته خیز بازی جنگ سرد» ارتقای مقام یافت؛ و بدینسان امریکا به تدریج، در همه عرصه ها، برای شوروی بیش تر میدان داد تا در افغانستان پیش بیاید؛

امریکا مراجعات متواتر حکومت افغانستان را مسترد کرد؛ در سال ۱۹۵۱ نعیم خان به معاون وزیر خارجه امریکا گفت تسلیحات مدرن در مقابل پاکستان یک ضرورت ملی ما است؛ اگر امریکا به افغانستان سلاح نمی دهد، پس افغانستان ناگزیر است به شوروی مراجعه کند؛ معاون وزیر خارجه امریکا در پاسخ، شماره تلفون سفارت اتحاد شوروی در امریکا را به نعیم خان سپرد: بفرمایید !

لرد کرزن وزیر خارجه بریتانیا پاسخ مشابهی به شاه ولی خان سفیر افغانستان در لندن داد!

و لحن امریکایی ها در برابر مراجعات مکرر جانب افغانی به تدریج بیش تر یأس آور شد؛ وقتی آخرین مراجعه افغانستان در ۱۹۵۴ به جواب رد مواجه شد، در سال ۱۹۵۵ داود خان در لویه جرگه تصمیم مراجعه به شوروی با حفظ موقف بی طرفی افغانستان را پیشنهاد کرد؛ و این درست در حالیکه ترکیه و ایران و پاکستان در زنجیره تعرضی امریکا جابجا شدند!

شوروی سرمست از «پیشتازی سوسیالیزم» به این تله مرگ پای گذاشت؛ و ۲۵ سال بعد در تله افغانستان «سر ملاق» شد؛ چار سال پس از فاجعه ویتنام، بریژینسکی نوشت: زمان انتقام گرفتن از شوروی فرا رسید!

در سال ۱۹۸۳ شوروی فهمید که فریب داده شده است؛ اندروپوف اعلان کرد که ما از افغانستان خارج می شویم! امریکا ممانعت کرد!

افغانستان آشکارا به خط مقدم بازی برای کشاندن شوروی به تله مبدل گشت؛ و خود افغانستان، که میدان این بازی قرار داده شده بود، گام به گام از «سرزمین مرده» به «سرزمین سوخته»، و از سرزمین سوخته به کشت زار مرگ مبدل شد؛ نه شوروی و نه امریکا به این سوال که در مسیر این بازی بر سر خود افغانان چی خواهد آمد، توجهی نکردند؛ کسی اصلاً این سوال را مطرح نکرد؛ و مطرح نمی کند!

۸

چپ مدل شوروی

دهه پیشرفت داود خان، و دهه دموکراسی بعد از آن، پرده هایی از یک بازی بودند، که ما حقیقت آن را نمی دانستیم؛ و از حقیقت آن نپرسیده بودیم؛

در زیر تاثیر افزایش نقش شوروی در افغانستان، نهضت های اعتراضی روشنفکران افغان که به تحقق مشروطیت و آزادی های مدنی معطوف بودند، بسوی «مدل شوروی» متمایل شدند؛ نهضت های «چپ مدل شوروی» در افغانستان تأسیس شدند؛ چپ افغانستان نه تنها ادامه دهنده نهضت مشروطه و امانی نبود، بل چپ مدل شوروی از طریق گسست از عنعنه سیاسی مشروطه طلب در افغانستان، آغاز یافت؛ بدین گونه بود که غبار، که تأکیدی بی برگشت بر مشروطیت داشت، از چپ مدل شوروی افغانستان کنار گذاشته شد؛

جمهوری داود خان

سردار محمد داود خان یکی از سرشناس ترین دولتمردان افغانستان در قرن بیستم است که بیشتر از ۴۰ سال بر همه روند های سیاسی افغانستان تاثیر بزرگ داشته است؛ داود خان به این عقیده رسید که نظام شاهی و ادامه آن از موانع پیشرفت افغانستان است؛ این نظر داود خان قطعاً در نقطه مقابل نظر موسی شفیق قرار داشت که معتقد بود در ادامه همین نظام شاهی «خیر» افغانستان نهفته است؛ داود خان مؤسس نظام جمهوری در افغانستان شد؛ با استقرار نظام جمهوری داود خان، که سوابق نزدیکی با شوروی داشت، مسابقات ژيوستراتيک در افغانستان شدت بی سابقه یافتند؛ داودخان که نبض حوادث زیر دست مجربش بود، از شوروی ها فاصله گرفت و کوشید با امریکا نزدیک تر شود؛ داود خان کوشید راه برای تفاهم با ایران، و کشور های عربی، و پاکستان، بشمول معضله دیورند، گشوده شود؛

برای بار نخست مقدمات یک کانسینسوس به دورادور افغانستان فراهم می آمد؛

اما کوشش های داود خان مسترد شدند؛ قدرت های بزرگ راه گشودند که قدرت های منطقه ای ایران و پاکستان امر مداخله در افغانستان را در دست بگیرند؛ کیسینجر به کابل آمد، و به شوروی چراغ سبز داد: «افغانستان در حوزه امنیتی امریکا قرار ندارد!!»

در این میان برنامه های کودتا بر علیه داود خان، یکی پشت دیگری علنی می شدند؛ در سال ۱۳۵۳ کودتای جوانان مسلمان افشا شد؛ در ۱۳۵۴ قیام های اخوانی ها در چند ولایت صورت گرفت؛ در پشت تمام این جریانات ایران و پاکستان قرار داشتند: «**داود خان را ماسکو سقوط نداد، تهران سقوط داد!**»

در سال ۱۳۵۴ مجلس مشترک داکتر فیض، و مجید کلکانی، و بهرالدین باعث، در سالنگ، قیام مسلحانه بر علیه داود خان را اعلان کردند؛

در سال ۱۳۵۵ حفیظ الله امین به این موضعگیری ها پاسخ داد و اعلان کرد که آمادگی دارد قدرت را در دست بگیرد؛

وقتی به این جریانات به دقت می نگریم، در می یابیم که «چی» های افغانستان، اعم از طرفدار شوروی و یا چین، که مشی مقابله با داودخان تا سرحد سقوط دولت جمهوری داود را اتخاذ کردند، دچار خطای بسیار سنگینی شدند که باعث شد حوادث بعدی در مسیر انحرافی بیفتد؛

روشنفکری افغانستان در موضعگیری در مورد داود، باید دفاع از جمهوریت را اصل قرار می داد؛

مداخلات پر از شورماشور، اما پلان شده ایران و پاکستان در امور افغانستان، حقیقتاً شوروی ها را وارخطا کرد؛ شوروی ها از وضع ارزیابی غلط کردند و نیرو های طرفدار خود را «وحدت» دادند؛ «وحدت»، یک خطب بسیار خبیث و منحوس سیاسی بود؛ اگر این «وحدت» نمی شد، داود خان بر علیه چی ها تعرض نمی کرد؛

داود خان در گرماگرم این مسابقات بطریق یک کودتای چپی ها سقوط داده شد؛ این کودتا را دو نفر حفیظ الله امین و دستگیر پنجشیری رهبری کردند؛ دستور کشتن داود خان را دستگیر پنجشیری صادر کرده است؛
ظاهراً بار نخست بفرستیت افغانستان بدست یکی از جوانب نقض شد؛ در حقیقت اما افغانستان به دامن شوروی انداخته شد، تا شوروی از دامن شوروی انداخته شود!

۱۰

نجیب الله «نسخه چپ» برای افغانستان را مسترد کرد

حاکمیت چپ با هجوم عسکر شوروی به افغانستان پیوند یافت؛ حاکمیت چپ، بلحاظ داخلی، با استبداد سیاسی و حذف آغاز یافت؛ چپ افغانستان به مسأله کلیدی تحول سیاسی در شرق، پاسخ صحیح نداد؛ حاکمیت چپ در افغانستان نظام سرکوب را ادامه داد؛ ازین نظر چپ یک تحول بنیادی سیاسی بسوی «آزادی» و دموکراسی آورده نتوانست؛

تحت عناوین انقلاب و ضدانقلاب؛ و مسلمان و کافر، و ازینگونه، شکاف های عمیق اجتماعی پدید آورده شدند؛ افغانان شهید و آواره شدند؛ افغانستان ویران شد؛ اعتراضات مردم بسوی قیام و جنگ داخلی رخ کرد!

در پاکستان از افغانان یک لشکر ساخته شد، تا بر علیه خود افغانستان «جهاد» کند؛ امروز دیگر کسی نمی خواهد پنهان کند که «همه» در این «پروژه» جنگ علیه افغانستان شرکت داشتند؛ اکنون باجوه هم می گوید که جنگ چل ساله افغانستان کدام «جهاد» نبوده است؛ مطابق به یک نقشه منظم، مناسبات میان افغانان بدوی و معیوب ساخته شد؛ نفاق، به هر رنگ، در میان افغانان آتش افکن ساخته شد؛ افغان گرگ افغان ساخته شد؛ حس وطن، حس هموطنی ساقط ساخته شد؛ ویران ساختن وطن در برابر دریافت دستمزد عملی ساخته شد؛ وطن بدست افغان ویران کرده شد!

عبدالجبار ثابت به حکمتیار گفت چرا کابل را می زنی؟ حکمتیار گفت: مجبور هستم!!

نجیب الله نسخه چپ مدل شوروی را مسترد کرد؛ نجیب الله نظام سرکوب و حذف را انتقاد کرد و روندهای سیاسی را برمبنای «همه افغانی» قرارداد؛ نجیب الله «ایدیولوژی» را از همه اسناد و گفتار های حزب دور کرد؛ و در اساسنامه حزب، در پاسخ به این سوال که «طرز فکر» حزب وطن کدام است؟ چنین درج شد:

«مصلحه ملی، مُعرّف طرز فکر حزب وطن است» { این فراز از اینقلم بود . روغ }

نجیب الله «انقلاب»، و «دفاع از انقلاب»، را مسترد کرد؛ و اصل وطن، و دفاع از وطن، را به پیش کشید؛ و از نظر مشی سیاسی به میراث مشروطیت و آخرین نماینده نهضت مشروطیت، میر غلام محمد غبار، برگشت؛ نجیب الله برای ختم جنگ برادر کشی، «مصلحه ملی» در میان افغانان را هدف قرار داد؛ و مفهوم کلیدی «وفاق ملی» را به پیش کشید {مفهوم «وفاق ملی» در نظریه مصلحه ملی، آورده اینقلم بود. روغ}؛ و «همگرایی» را اصل قرار داد؛ این همگرایی می بایست شکاف های اجتماعی را مرمت و «وفاق» کند؛ به این منظور نه تنها نهاد های سنتی ملی اعاده شوند، بل نهاد های جدید وساطت کننده تأسیس شوند؛ جامعه مدنی تأسیس شود؛ راه برای پلورالیزم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی گشوده شود؛

مفکوره «همگرایی»، نهفته در نظریه مصالحه ملی، تفاهم منطقوی را هم مستدل می ساخت؛ از نظریه مصالحه ملی، نظریه بیطرف سازی افغانستان پیش کشیده شد؛ بیطرف سازی افغانستان می بایست موازنه های منطقوی و بین المللی پیرامون افغانستان را اعاده کند؛ پروژه بیطرف سازی افغانستان، تنها یک پروژه بیرون کشیدن افغانستان از جنگ نبود؛ پروژه بیطرف سازی افغانستان، دومین پروژه ای بود {پس از نظریه امان الله درباره آسیای میانه بزرگ} که افغانان بحیث جاگزین در برابر بفرستیت پیش کشیدند؛

نجیب الله روشنفکری افغانستان را به مسیر سالم ملی و وطنی آن برگردانید؛ از این نظر، نجیب الله یک فلسفه سیاسی نو افغانی را جمع بندی کرد.

۱۱

بفرستیت با سقوط شوروی فرو ریخت

با سقوط شوروی برای بار نخست عفریت «بفرستیت» فرو ریخت! و این افشا می کند که چگونه و تا چه اندازه سیاست های شوروی در تراژدی صد ساله افغانستان سهم و نقش داشته است! وقتی دقیق می نگریم دو کودتای ۱۳۵۲ و ۱۳۵۷، درست در زمانی بوقوع پیوستند که به ابتکار رهبران افغان راه باز می شد تا تشنج در روابط افغانستان با ایران و پاکستان بر طرف ساخته شود؛

بریتانیا وقتی هند را ترک می کرد، پاکستان را به نیابت از خود بجای گذاشت؛ به جای عفریته، شلیته نشست!! اما شوروی وقتی آسیای میانه را از دست داد، نتوانست چیزی از خود بجای بگذارد!

این وضعیت موقف ژئوپولیتیک افغانستان را از اساس دگرگون ساخت؛ اینقلم در همان سال ۱۹۹۱ نوشتم که ژئوپولیتیک افغانستان دچار تحول اساسی شده است؛

بریزینسکی در دهه ۱۹۷۰ نوشت که کسی که آسیای میانه را در دست بگیرد، جهان را در دست دارد؛ امریکا شتابزده به این باور شد که بالای آسیای میانه غاور شده است؛ اما آسیای میانه به امریکا نرسید، به چین رسید! این نظر که هند بریتانیایی گویا کدام نبرد برای آسیای میانه را آغاز کرده بود، یک دروغ شاخدار است؛ بریتانیا، تا ختم جنگ جهانی دوم، برای آسیای میانه اهمیتی قایل نبود؛ و پیش آمدن روسیه، و بعد شوروی، بسوی آسیای میانه را، به نشانه تفاهم، به شوروی فروخت؛

این بریتانیا بود که چین را فراخواند که تبت و اویغور را اشغال کند، تا «دهلیز یاسین» مسدود شده باشد؛ این بریتانیا بود که پامیرات را به افغانستان افزود تا کمربند بفرستیت محکم تر بسته شود؛ اما چترال را از افغانستان جدا ساخت؛ و به هند متصل کرد، تا «دهلیز گلگیت» مسدود شده باشد؛ این بریتانیا بود که خط دیورند را کشید تا دهلیز های «بولان» و «خیبر» مسدود شده باشد؛

چی مهندسی می کنی! دغسی هندسی می کنی!

در دهه ۱۹۹۰ ازدهای زرد از خواب قرون بیدار شد! روسیه به اتحاد با چین پیوست؛ ایران و ترکیه و هند و پاکستان به اتحاد بزرگ آسیایی پیوستند؛ کشور های آسیای میانه به مقام نو رسیدند و به حد وصل چین و روسیه مبدل شدند؛ در طی این حرکات بود که کم کم مقام نو ژئوپولیتیک افغانستان روشن تر به میدان آمد؛ افغانستان که

از بفرستیت پایان افتاده بود، در مقام «مرکز» اتحادیه بزرگ آسیایی بالا برآمد، که بواسطه راه ابریشم با جهان وصل می شود؛

۱۲

غنی یک رهگشا است!

اول-

رهایی ملی افغانستان، بمعنای رهایی از بفرستیت و از «محاط به خشکه» بوده است؛ برخلاف تلقی رایج ما، بفرستیت افغانستان یک محصول دو جانبه بوده است و شوروی به همان اندازه بریتانیا در زندانی ساختن افغانستان در بفرستیت سهم و نقش داشته است. با فروپاشی شوروی بود که بفرستیت کاملاً فرو ریخت؛

در دوره امانی افغانستان به استقلال و به دولت مستقل ملی رسید؛ قدرت های آن وقت دوباره از افغانستان «سلب» استقلال کردند؛ افغانستان را در بفرستیت عقب راندند و محاط به خشکه ساختند؛

استقلال مجدد افغانستان، یعنی این که افغانستان از بفرستیت، و از محاط به خشکه، خود را رهایی ببخشد؛ چپ افغانستان زمانی می توانست خود را «ادامه دهنده نهضت مشروطه و امانی» بداند، که سوال رهایی از بفرستیت را بطور پیگیر به میدان می کشید؛ اما چپ چنین نکرد؛ مفاهیم «راه رشد غیر سرمایه داری» و «اقتصاد مستقل ملی» و «صنایع مستقل ملی» به نقل از نسخه شوروی در برنامه چپ فرود آمده بودند؛ نخست این که چپ افغانستان از این مفاهیم چیزی نمی دانست؛ در سرتاسر مطبوعات چپی پیش از هفت ثور فقط یکبار کوشش شد «راه رشد غیر سرمایه داری» توضیح شود؛ اما نوشته ای که از قلم میر اکبر خیبر در این باره نشر شد، نا تمام ماند؛ فقط یک نوشته از قلم س. کشتمند درباره برنامه صنعتی ساختن افغانستان به نشر رسید؛ اما این نوشته سطر به سطر از کتاب «مسایل لینیزم» استالین نقل شده بود؛

سپس چپ افغانستان خود را آگاه نساخت که مراجعه دادن رهایی ملی به مدل شوروی نادرست است، چون شوروی خودش با اصرار ناظر بر حفظ بفرستیت افغانستان بود؛ مدل اقتصاد مستقل ملی که به شوروی مراجعه کند، نمی توانست به یک وابستگی مجدد افغانستان نیانجامد؛ از این نظر بحث در این که «سکتور دولتی» که به کمک شوروی اعمار شده بود، در افغانستان خصلت مترقی و رهایی بخش دارد، اساساً یک مغالطه بود؛

با اینهمه نا آگاهی ها و ناتوانی ها، تاریخ نهضت ها و تحولات سیاسی افغانستان در قرن بیستم، منحصراً المجموع، تاریخ کوشش های پر از قربانی و جانبازانه روشنفکری افغانستان برای «رهایی از بفرستیت و محاط به خشکه» بوده است؛

دوم-

پاکستان با مراجعه به اینکه افغانان از تحولات پیرامون خود آگاه شده نمی توانند، هنوز هم این تقاضا را بروی میز سیاستمداران افغان میزد که صادرات افغانستان فقط از راه پاکستان صورت بگیرد! در این میان دوره کار غنی فرا رسید؛ غنی گفت افغانستان حال این امکان را دارد که راه های مواصلاتی خود را در همه استقامت ها بگشاید؛

جهان با حیرت دریافت که در طی فقط چار سال کار منظم دیوارهای صد ساله بفرستیت بدورادور افغانستان فرو ریخت؛ و افغانستان وارد اقدام مستقل در سطح منطقه، و در سطح جهان شد؛

منظور ما کدام مبالغه نیست؛ بفرستیت ۲۵ سال پیش تر فرو ریخته بود؛ منظور ما صرفاً این است که غنی این فکر را، در سطح رسمی، مطرح ساخت که اینک باید راه های برونرفت از بفرستیت را باز کنیم؛ مقام غنی در مسیر رهایی ملی افغانان دقیقاً در همین نهفته است که این فکر را در سطح رسمی پیش کشیده است؛ و به برنامه دولتی مبدل ساخته است؛ این که همه یک صدا می خواهند غنی کنار زده شود، بخاطری است که همه می دانند راهی را که غنی گشوده است به یک زلزله سراسری برای همه اشکال توسعه طلبی های منطقه یی و جهانی می انجامد!

گلوبالیزم نه غلط است، و نه قابل جلوگیری است؛ اما گلوبالیزم در عدم موجودیت نهاد های وساطت کننده، و نهاد های بازدارنده، به راه غلط انداخته شده است؛

یکی از مهم ترین نهاد های وساطت کننده گلوبال در جهان آینده، به دورادور افغانستان شکل می گیرد؛ پس برای ما برنامه «رهایی ملی» به این معنا است که در میدان فکری سیاسی برای افغانستان یک کرسی مستقل بگذاریم؛ یعنی این فکر را به میدان بیاوریم که در شرایط پس از بفرستیت افغانستان از کدام راه برود؟

سوم-

خیلی خوب؛ راه های متعدد بروی افغانستان گشوده شدند؛ اما این چرا اهمیت دارد؟ افغانستان از دوره استعماری، و از سرحدات استعماری، فراتر می رود؛ افغانستان برای بار نخست در شرایط «آزاد» به خود می نگرد، تا خود را از نو مطرح کند؛

نظریاتی، بمانند نوشته های عزیز آریانفر، که سرحدات کنونی را مفروض می گیرند، تا افغانستان را در فدرال ها مطرح کنند، و تا به تجزیه افغانستان، نوسان می کنند؛ این نظریات اصولاً در چارچوب مقام افغانستان در ژبوستراتژی استعماری، و در بفرستیت استعماری بریتانوی - روسی، متوقف می مانند؛ به تصریح می نویسیم: افغانستان تجزیه نمی شود؛

رهایی افغانستان از بفرستیت، به این معنا است که نگرش دوره استعماری متروک می شود؛ یک دوران نو تاریخی آغاز می یابد؛ و نگرش نو اساس برخورد ما قرار می گیرد؛ این نگرش با مراجعه به صدسال تجربه فراز و فرود ناسیونالیزم افغان، میراث استقلال افغانستان از استعمار را به سطح منطقه ما تعمیم می بخشد؛

این نگرش به این نتیجه می رساند که یک تحول مدرن، در حوزه ما، فقط از موضع «پسا استعماری» میتواند تحقق بیابد؛ نگرش پسا استعماری، اساساً سرحدات استعماری و مسایل ناشی از این سرحدات را پشت سر می ماند؛ «سرحدات» میراث استعمار، فرعی می شوند؛ و بتدریج در متن همگرایی مردمان ذوب می شوند؛ این نگرش منطقه ما را فراتر از سرحدات استعماری، در مجموع، در نظر می گیرد؛

مسئله قلمرو های از دست رفته، که در مشروطه قرن بیستمی بر مبنای «اعاده» مطرح می شد؛ در مشروطه نو

قرن بیست و یکمی بر مبنای «همگرایی» مطرح می شود؛ جدا سازی های استعماری مردمان نه از طریق «اعاده سرزمین ها»، بل از طریق همگرایی و یکجایی مجدد، فراتر از سرحدات، رفع می شوند؛

مضمون «سرحد ستیز» ناسیونالیزم افغان، به سطح پسااستعماری فراتر می رود؛ همه واحدهای هم اکنون موجودسیاسی در منطقه ما، قطع نظر از نادرستی سرحدات شان، و نادرستی ناسیونالیزم های سرحدی شان، در یک همگرایی منظم، بسوی همیاری متقابل روی می آورند؛

ناسیونالیزم های سرحدی، در منطقه ما، عتیقه می شوند؛ دولت ها باقی می مانند، اما ناسیونالیزم های سرحدی لغو می شوند؛ همزمان «توسعه طلبی های منطقوی»، از نوع «پان - ایرانی» و «پان - پاکستانی» و «پان - ازبکستانی»، و «پان - ترکی» هم متوقف می شوند؛

اگر که بسیار به تنبلی، و بسیار به تدریج، کشور های منطقه ما در یک حرکت دورانی، بدور افغانستان مستقل و کامل الوداد، با هم می گریند؛ رعایت و تحکیم بعدی استقلال افغانستان به پیششرط تحکیم بعدی استقلال همه کشور های منطقه ما مبدل می شود؛ این همگرایی همه کشور های منطقه ما به دور افغانستان، یک «حوزه تمدنی نو» را به جهان پیشکش می کنند؛ یک حوزه تمدنی که در میان همه قدرت های جهان کنونی بحیث حایل، و «بفرستیت!!» عمل می کند؛

کشمکش های جهان کنونی، در میان امریکا ؛ و اروپا؛ و چین؛ و روسیه؛ و هند؛ یک وضعیت لاینحل را به میدان آورده است؛ چرا جهان توجه نمی کند که منازعات کنونی از عقب سرحدکشی های استعماری که کم و بیش ۵۰۰ سال کهنه هستند، به جریان افتیده است؛ چرا جهان توجه نمی کند که از سرحدات دست ساخته استعمار بریتانیا، که سرحدات «تقسیماتی» بود، باید فراتر رفت؛ جهان امروز میتواند و باید چشم انداز آینده را بر اساس یک نگرش فراتر از نگرش استعماری بریتانیا بگشاید؛ این چشم انداز باید یک چشم انداز حقیقتاً گلوبال باشد؛ این چشم انداز به این نتیجه می رساند که جهان یا نابود می شود، و یا یگانه راه حل ممکن را می پذیرد: تأسیس حوزه تمدنی ما!

حوزه تمدنی ما همان سرک باریکی است که از میان آسمانخراش های بزرگ می گذرد و نمی گذارد که این آسمانخراش ها با هم تصادم کنند! تأسیس «حوزه تمدنی ما» به نفع همه است؛ و به ضرر هیچکدام نیست؛ در حوزه تمدنی ما، اقتصاد ها منطقوی می شوند؛ و اقتصاد های منطقوی، کمپلکسی می شوند؛ حوزه تمدنی ما، همان «کشور هزارشهر» فردوسی می شود؛

داکتر غنی چند روز پیش گفت که از پیشبینی وی افغانستان در پنجاه سال بعد یک چارراهی خواهد؛ این گفته داکتر غنی را نقد و تکمیل می کنیم:

افغانستان در طی چند دهه آینده «مرکز حوزه تمدنی ما» قرار می گیرد!

استقلال افغانستان، مقدمه ضرور استقلال همه کشور های منطقه ما قرار می گیرد؛ جهان استعماری، افغانستان را در میان خود حایل ساخت!

امروز افغانستان مرکز یک حوزه تمدنی قرار می گیرد، که در میان قدرت های جهانی حایل می شود!

«حوزه تمدنی ما» ، به همین معنای مشخص، آورده اینقلم است؛ و در کتاب «سندروم افغانستان» در این مفهوم بحث شده است؛

عزیز حکیمی که میگوید غنی از استقلال استفاده ابزاری میکند، غلط می گوید؛ داکتر غنی، پس از یکصدسال، استقلال افغانستان را درست بر همان مبنایی مطرح می کند، که ما صد سال باید منتظر می شدیم که می بایست چنان مطرح شود؛

روشنفکری افغانستان اشتباه و خیمی را که در برابر داود خان مرتکب شد، نباید تکرار کند!

ما باید جمهوری را اصل قرار بدهیم!

ما باید گشوده شدن راه های متعدد افغانستان بسوی جهان را اصل قرار بدهیم!

غنی را از دست ندهیم ! و به راهی که غنی نشان می دهد، برویم!

پایان

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

بمناسبت صدمین سالروز استقلال افغانستان

Rogh_h_sadomin_sal_esteqlaal_afghanistan.pdf